

اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاری و داستان‌گزاران تا دوران صفوی

داستان‌گزاران یا قصاصین (قصه گوینان) که بمناسبت‌های دیگر آنها را قصه گو و افسانه گوی و افسانه ساز و داستان پرداز و داستان سرا و راوی و روایت کننده و گزارنده و گزارنده اخبار یا گزارنده اسرار و مؤلف اخبار و قصه خوان و دفترخوان نیز می نامیده اند در تاریخ ادب فارسی اهمیت بسیار دارند زیرا با ثبت کردن قصه ها و یا بخاطر سپردن و روایت کردن آنها (خواه از روی دفترها و نوشته ها و خواه شفاهاً و با اتکاء بر حافظه) باعث شدند که بسیاری از داستانها را از آسیب فنا در امان دارند و در طی قرن‌ها از سینه ای به سینه ای و از نسلی به نسلی انتقال دهند و سرانجام قسمت بزرگی از آنها را در صحایف کتب مدون ساخته به ما رسانند.

باید دانست که مقصود از این دسته از راویان غیر از کسانی است که قصه ها و حکایت‌های کوتاه (مثل افسانه‌های کودکان) را سینه به سینه روایت می کرده و می کنند و بحث درباره آنان و وسعت دایره روایاتشان محتاج تحقیقی جداگانه است. اما دسته ای که ذیل عنوان داستان‌گزاران در این گفتار مورد مطالعه اند معمولاً به روایت داستانهای بلند [که گاه در مواردی مثل دارابنامه طرسوسی و سمک عیار و قصه فیروزشاه بن ملک داراب به چند جلد بر می آمده است] سرگرم بوده و غالب داستانهای روایت شده آنها از قدیم باز به کتابت درآمده است.

«داستان‌گزاری در ایران از دوره‌های قدیم متداول بود و حتی در اوایل دوره اسلامی نیز از شیوع این رسم در ایران و سرزمینهای تابع ایران خیر داریم. از آن جمله گویند که

یکی از مردم مکه بنام نصر بن الحارث در اوان ظهور اسلام در آن شهر داستان رستم و اسفندیار را برای مردم روایت می‌کرد و اهل مکه از شنیدن این داستان لذت بسیار می‌بردند. نصر بن الحارث روایت مذکور را در سرزمین فرات از قصه گویانی که به رسم قصه گویان ایران برای مردم داستان‌گزاری می‌کردند شنیده و به یاد سپرده بود.^۱ در دوره اسلامی مدتی این رسم بوسیلهٔ راویانی که روایتهای قهرمانی قدیم را در یاد داشته و برای مردم بیان می‌کرده‌اند ادامه داشت.

«از این راویان و روایتهای آنان گاه بتصریح و گاه بتعریض در منظومه‌های حماسی یا داستانهای قهرمانی یاد شده است و از آن جمله تنها فردوسی از پنج راوی در شاهنامهٔ خود یاد کرده است یعنی از: ۱ - آزاد سرو یا سرو که در خدمت احمد بن سهل سرخسی (م ۳۰۷ هـ) بسر می‌برد و راوی داستانهای مربوط به رستم بود و قسمتی از آنها را ظاهراً به فرمان احمد بن سهل تدوین کرد و دفتر او مورد استفادهٔ فردوسی در تنظیم دومین نسخهٔ شاهنامهٔ منظوم^۲ قرار گرفته بود، چنان که فرموده است:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی به مرو
کجا نامهٔ خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
دلی پرزدانش سری پرسخن	زبان پرزگفتارهای کهن
به سام نریمان کشیدش نژاد	بسی داشتی رزم رستم بیاد
بگسویم سخن آنچه زو یافتم	سخن را یک اندر دگر بیافتم ^۳

۲ - شادان برزین طوسی که هم در شاهنامهٔ فردوسی و هم در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری از او یاد شده است:

نگه کن که شادان برزین چه گفت	بدان گه که بگشاد راز از نهفت
به گاه شهنشاه نوشیروان	که نامش بمیاناد تا جاودان...

و این راوی که نامش در داستان نقل کلیله و دمنه از هندی به پهلوی آمده است از راویان بزرگ و از اهل طوس بود که در تألیف و تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری شرکت داشته است.

۳ - ماخ ملقب یا معنون یا مخاطب و معروف به «پیر خراسان»^۴ اهل هرات بود و او را از آن شهر برای شرکت در تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری دعوت کردند:

یکی پیر بُد مرزبان هری	پسنسیدیده و دیده از هر دری
جهساندیده و نام او بود ماخ	سخندان و با برگ و با برز و شاخ
بپرسیدمش تا چه دارد بیاد	ز هر مز که بنشست بر تخت داد

چنین گفت پسر خراسان که شاه چو بنشست بر نامور پیشگاه...
 ۴ - بهرام یا ماهوی خورشید بهرام و ۵ - شاهوه که مسلماً همه پیش از نظم شاهنامه و تا اواسط سده چهارم در خراسان می زیسته اند.

«بعد از این نام راویان اخبار را در قصه‌هایی که از روایت آنان به کتابت درآمده و باقی مانده است ملاحظه می کنیم. کار این قصه گوینان آن بود که روایت‌هایی را که از دیگر قصاصان شنیده و به یاد سپرده بودند برای مردم و گاه در حضور بزرگان قوم و امیران نقل می کردند و بعضی از آنان یا خود به نوشتن آن قصه‌ها می پرداختند و یا دفترنویسی داشتند که قصه را بتدریج که می شنید برشته تحریر در می آورد، مثلاً راوی داستان سمک عیار، صدقه بن ابی القاسم شیرازی و جامع و محرر قصه فرامرز بن خدا داد بن عبد الله کاتب ارجانی بوده است^۶ و همچنین است در قصه فیروز شاه بن ملک داراب (= دارابنامه بیغمی) که راوی قصه مولانا محمد بن شیخ علی بن شیخ محمد مشهور به بیغمی و کاتب آن کسی بنام محمود دفترخوان بوده است، و «دفترخوان» بسر کسی اطلاق می شد که داستان مکتوبی را در مجلس امرا و بزرگان می خواند و دیگران بسو گوش فرا می داشتند.^۷

«از جمله کسانی که در سده پنجم و ششم هجری عاده به روایت داستانهای تاریخی برای عامه می پرداخته اند «فضائلیان» اند. این فضائلیان سنیانی بودند که در برابر مبلغان و قصه گوینان شیعه بنام «مناقیبیان» قرار داشته و با آنان معارضه می کرده اند. کار مناقیبیان آن بود که مدایح اهل بیت و همچنین داستانها و جنگاوریهای آنان را برای مردمی که بر گردشان حلقه می زده و به سخنان ایشان گوش می داده اند، بیان می کردند و فضائلیان سنی برای آن که با آنان مقابله و معارضه کنند همین عمل را درباره شیخین می کردند و نیز به قول شیعه داستانهایی را درباره پهلوانان و پادشاهان قدیم ایران برای مردم تعریف می نمودند. البته به نظر عالمان شیعه تمام داستانهایی که فضائلیان در کوی و برزن راجع به بزرگان قدیم ایران نقل می کردند مجعول بود و اساسی نداشت و مدعی بودند که «متعصبان بنی امیه و مروانیان بعد از قتل حسین با فضیلت و منقبت علی طاقت نمی داشتند»^۸ جماعتی خارجیان از بقیت سیف علی^۹ و گروهی بد دینان را بهم جمع کردند تا مغازیهای بدروغ^{۱۰} و حکایات بی اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان، و خوانندگان را بر مربعات اسواق بلاد^{۱۲} ممکن کردند تا می خوانند، تا ردّ باشد بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین و هنوز^{۱۳} این بدعت باقی مانده است.»^{۱۴}

«این اشاره نشان می‌دهد که در قرن ششم خواندن یا بیان داستانها و رمانهای پهلوانی و غیرپهلوانی قدیم منحصر به قصه‌گویان و قصه‌خوانان سنی بوده است و گویا شیعه، که ذکر داستانهای پهلوانی ایرانیان قدیم را مکروه می‌داشته‌اند، بیشتر به بیان پهلوانیها و جنگاوریهای علی بن ابی طالب و داستانها و روایات مربوط به اهل بیت و ائمه اکتفا می‌نموده‌اند و مسلماً حماسه‌های مذهبی شیعه مولود همین داستانگزاریهای مناقیبان است در دوره‌های بعد.^{۱۵}»

چنان که در آغاز این گفتار دیده‌اید داستانگزاران خود را معمولاً در روایات مکتوب راوی اخبار و گزارنده اخبار و گزارنده داستان و دیگر عنوانهایی که پیش از این دیده‌ایم معرفی می‌کرده و روایتهای خود را بر گفتار راویان اخبار و ناقلان آثار و ناقلان اسرار و مورخان و مانندگان اینها معول می‌نموده‌اند و این نشان می‌دهد که سخنانشان خوب یا بد بر اساسی استوار بوده است و داستانهایی که نقل می‌کردند روایتهای کهنی بود که سینه به سینه و دهان به دهان گشته و بدانان رسیده بود و تصرف آنان در این داستانها بیشتر یا تصرف عبارتی بود و یا افزودنها و کاستنهایی که باقتضای ذوق و حال داستانگزار صورت می‌پذیرفت.^{۱۶}»

این «راویان اخبار و ناقلان اسرار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار» یعنی همان «معرکه گیران» که همسالهای من تا اوایل عهد جوانی خود در تهران و بعضی شهرستانها می‌دیدند شیرین کاریهایی داشتند که لابد محققان ادبی و اجتماعی بدانها خواهند پرداخت. از جمله کارهای آنان خواستن پول بود از مستمعان که فرمولهای لفظی خاصی برای آن داشتند و ضمناً جوانمردی می‌کردند و اگر کسی پولی نثارشان نمی‌کرد به خواندن الحمده از آنان رضایت می‌دادند.^{۱۷} اما این دسته تنها با مردم کوی و برزن کار نداشتند و فقط برای آنان داستانپردازی نمی‌کردند بلکه محل امن‌تر برای کارشان درگاه پادشاهان و امیران و مردم متمکن و مرفه و متفذان بود که معمولاً در محافل انس آنان یا برای بستگان و زنان و فرزندانشان قصه می‌گفتند یا می‌خواندند و طبعاً از موقعی که شاهنامه استاد طوس صحنه آرای ادب فارسی شد بعضی از این طبقه اختصاصاً یا متن شاهنامه را می‌خواندند (= شهنامه خوانان) و یا داستانهای قهرمانی را روایت می‌کردند (= در عهد ما نقالان).

از اوایل عهد صفوی در تمام قلمرو گسترده فرهنگ ایرانی به این دو دسته قصه‌خوانان و شهنامه‌خوانان در دستگاههای سلطنت و امارت و تمکن باز می‌خوریم که شغلشان حکایت کردن داستانها در مجلسها و نگهداشتن داستانهای مکتوب پیشین و خواندن آنها

در همان مجلسها بوده است. به چنین کسانی عنوان قصه‌خوان و گاه دفترخوان داده می‌شد.^{۱۸} میرزا غیاث الدین علی ملقب و مخاطب به «نقیب خان» از مقرتان جلال الدین اکبر پادشاه معروف تیموری هند (پادشاهی از ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هـ)، برای او «تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی» را می‌خواند. ملا عبدالقادر بدآونی در کتاب معروفش منتخب التواریخ پس از اشاره به مرگ میر عبداللطیف حسنی قزوینی بسال ۹۸۱ هـ که در فتحپور پایتخت و باشیدنگاه جلال الدین اکبر اتفاق افتاد؛ گوید: «فرزند رشید نجیب سعادت‌مند او میرزا غیاث الدین علی الملقب به نقیب خان که به اخلاق ملکی پیراسته و به فضائل و کمالات علمی آراسته، در علم سیر و تاریخ و اسماء الرجال نه در عرب مثل وی نشان می‌دهند و نه در عجم... حالیا شب و روز در خدمت پادشاهی [یعنی اکبر پادشاه] بجد قیام دارد و از یک قرن باز در خلوات و جلوات به خواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی که در این عهد ترجمه یافته مشغول است و می‌توان گفت که جزو حیات خلیفه زمان شده و جدایی از او یک لحظه متصور نیست...».^{۱۹} اکنون که اتفاقاً به نام جلال الدین اکبر پادشاه بازخورده‌ایم باید بدانیم که او به ترجمه داستانهای هندی به فارسی توجه خاص داشت و به همین سبب دستور داد تا دو گروه از ادبای هندی‌شناس و پارسی‌نویس دربار او به ترجمه و تحریر مهابهارت و رامایانا مبادرت کنند. علاوه بر این می‌دانیم که او به جمع‌آوری و استنساخ داستانهای قدیم فارسی رغبت بسیار نشان می‌داد. در پایان این مقال بازهم اشاره‌ای در این باره خواهیم داشت.

میرزا غازی بیگ و قاری والی تته (سند) و حاکم قندهار (م ۱۰۲۱ هـ) که درگاهش مجمع شاعران و ادیبان ایرانی بود، در جمع آن ادیبان، داستان‌گزاران و قصه‌خوانانی را هم در خدمت خود نگاه می‌داشت که از آن جمله است ملا عبدالرشید قصه‌خوان سندی و مولانا اسد قصه‌خوان که از شیراز به تته رفت و چند گاهی در خدمت او بسر برد.

غیر از اینها که نام برده‌ام مردان دیگری هم در قصه‌خوانی و شهنامه‌خوانی شهرت داشتند مثل مولانا حیدر قصه‌خوان و مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه‌خوان و برادرش مولانا فتحی شاهنامه‌خوان^{۲۱} در همین دوره در شمار مشاهیر اهل ادب و منتسب به دربارها و درگاههای رجال عهد بوده‌اند.

این کسان که نام برده‌ام مردمی فاضل و شاعر و آگاه از ادب و دانش بوده‌اند و گاه در یک خاندان چند تن این شغل‌های قصه‌خوانی و شاهنامه‌خوانی را بر عهده داشتند. مثلاً

مولانا محمد خورشید قصه خوان برادر مولانا فتحی بیگ شاهنامه خوان و مولانا حیدر قصه خوان بود و این مولانا حیدر قصه خوان پدر اسد قصه خوان است و اسد قصه خوان که به تته مرکز حکومت ارغونیان سند رفته بود در تربیت ادبی میرزاغازی بیگ وقاری مؤثر بوده است. تقی الدین اوحدی بلیانی مؤلف تذکره معروف عرفات در ترجمه حسال او می نویسد: «مولانا اسد بن مولانا حیدر قصه خوان بغایت خوش فهم متبع صوفی طبیعت واقع است و عمّ او فتحی بیگ شهنامه خوان از مشاهیر و نوادر عصر بوده، همچنین پدر او، و وی نیز در تصوف و تتبعات سخن و طرز و روش صحبت و آداب دانی و شیوه آدمیت و رشد، اگر زیاده از ایشان نباشد کم نیست. مدتها او را در شیراز از بدایت حال می دیدیم چون به سفر هند عازم شد و به تته رسید، میرزای غازی که هنوز در مرتبه طفولیت بود با او گرمی بسیار کرد و از اثر خصوصیت او ترقی عظیم در طبع و روش آن میرزای سعید شهید بهم رسید و وی را از او انتفاع بسیاری بود و بعد از شهادت وی همچنان در تته بود، الحال در اردوی جهانگیر بود و به حفیظ خان ملقب...» وفات مولانا اسد هم به نقل تقی الدین اوحدی بسال ۱۰۲۷ در حالی که اردوی نورالدین جهانگیر از گجرات به اگره بر می گشت، در راه اتفاق افتاد. وی شعر می سرود و از اوست:

آن دل که سود او همگی در زیان اوست	جنس کساد مهر و وفا در دکان اوست
نازک دل مرا که به زلف تو خو گرفت	ز نهار نشکنی که غمت در میان اوست
بر گردن وجود از او طوق آتش است	عین عدم که حلقه میم دهان اوست ^{۲۲}

در درگاه همین میرزا غازی بیگ وقاری از قصه خوان دیگری به نام میر عبدالباقی خیر داریم. ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی از او در شمار عده‌ای از مستعدان ایران که در خدمت آل خان بسر می برده‌اند یاد می کند.

در شهنامه خوانی و قصه گوئی غیر از خوش آهنگی صدای خواننده و گوینده آشنایی آنان به شعر و ادب و به داستانهای مختلف، و قوت بیان و توانایی در ایراد مثلهای جالب و بیتهای مناسب با موقع و مقام لازم بود. گاه ممکن بود که شاهنامه خوانی و داستانگزارى با هم در یک تن جمع آید، چنان که هنوز هم، با همه سستی که در این سنت راه یافته، نزد داستانگزاران و نقالان دیده می شود. پیداست که این قصه خوانان و شهنامه خوانان از روزگاران قدیم در ایران فعالیت داشته‌اند و من درباره این گونه کسان چه در کتاب خود بنام حماسه سرایی در ایران، و چه در جلد های پنجگانه تاریخ ادبیات در ایران و چه در مقدمه ها و تعلیقات کتابهایی از قبیل دارابنامه طرسوسی و قصه فیروز شاه بن ملک داراب (= داراب نامه بیغمی) و بختیارنامه و نیز در آغاز همین مقاله بدین موضوع

اشاراتی دارم.

اما نکته قابل توجه در این دوره آن است که این داستانگزاران (قصه خوانان) و شهنامه خوانان عهد صفوی ادامه دهندگان سنت و شیوه پیشینیان خود در عهد تیموریان بودند و گویا از «مرشدان کامل» و اطرافیانشان برخوردار بودند و به همین سبب است که سراغ این دسته از نگهبانان ادب فارسی را هم همچون دیگر دسته‌های همانند، بیشتر باید در درگاه‌های شاهان و امیران وابسته بدانان در هند گرفت، چنان که سراغ مؤلفان و مترجمان یا حافظان نسخه‌های پیشین از داستانهای ملی و غیرملی را. عبدالنبی فخرالزمانی صاحب تذکره میخانه در شرح حال خود^{۲۳} می‌گوید که در زمان رشد در قزوین به قصه‌دانی تمایل یافت و چون حافظه‌ای قوی داشت قصه‌ها را خوب حفظ می‌کرد چنان که داستان امیر حمزه را با یک بار شنیدن بیاد سپرد و بعد از نوزده سالگی که به هند سفر کرد چند ماهی در لاهور بماند و بسال ۱۰۱۸ هـ از آن شهر به آگره نزد میرزا نظامی قزوینی واقعه‌نگار دربار جهانگیر که خویشاوند او بود رفت و میرزا بعلت میل و علاقه‌ای که به قصه امیر حمزه داشت او را به قصه‌دانی و قصه‌گویی تشویق کرد و عبدالنبی به مدتی کوتاه در این فن مهارت یافت. اندکی بعد در سال ۱۰۲۲ هـ بوساطت همین خویشاوند ملازمت میرزا امان‌الله پسر زمانه بیگ مهابتخان خان‌خانان^{۲۴} یافت «و چون ساعتی در بندگی ایشان بسر برد حسب الامر فصلی قصه در خدمت آن نتیجه‌الخوانین گذرانید. بعد از استماع سخن آن صاحب سخن^{۲۵} به مرتبه‌ای خواهان فقیر [یعنی صاحب میخانه] شد که دیگر نگذاشت که» به منزل خود رود.^{۲۶} عبدالنبی که سمت قصه‌خوانی و کتابداری میرزا امان‌الله نصیبش شده بود طرح تألیف کتابهایی را ریخت که یکی از آنها دستورالفصحاست «بجهت خواندن قصه امیر حمزه و آداب [آن] تا قصه خوانان را دستوری باشد». ^{۲۷} مرحوم پرفسور محمد شفیع استاد فقیه دانشگاه لاهور ضمن ترجمه حال ملا عبدالنبی فخرالزمانی مذکور می‌نویسد که «این معلوم است که اکبرشاه شائق داستان امیر حمزه بود، لهذا برای تکمیل این ذوق و شوق به فرمان او داستان امیر حمزه را به طرزی جالب و زیبا با تصاویر ساخته و پرداخته بودند. از بیان عبدالنبی معلوم می‌شود که در عهد جهانگیری هم امرا به این داستان علاقه‌مند بودند». ^{۲۸} در مقاله «تحریم ابومسلم نامه» از سختگیریهایی که نسبت به راویان قصه‌ها (قصه خوانان) بویژه گویندگان داستان ابومسلم مروزی در عهد صفوی شده و از صدور حکم الحاد قصه خوانان بوسیله بعضی از عالمان شرع سخن گفته‌ام و اگر خواننده بخواهد می‌تواند برای تکمیل و ترمیم گفتار حاضر بدان مقاله (ایران نامه، شماره ۲، زمستان

(۱۳۶۵) مراجعه نماید.

لوبک، آلمان غربی، تیرماه ۱۳۶۸ خورشیدی

یادداشتها:

- ۱ - بنگرید به سیره ابن هشام و به مقدمه ژول مول J. Mohl بر ترجمه شاهنامه.
- ۲ - قید شاهنامه منظوم در این جا برای تمیز دادن آن از شاهنامه‌های منشوری است که پیش از کار فردوسی وجود داشت یعنی ۱ - شاهنامه مؤیدی یا شاهنامه ابوالمؤید یا شاهنامه بزرگ تألیف ابوالمؤید بلخی شاعر بزرگ آغاز سده چهارم هجری. ۲ - شاهنامه ابوعلی بلخی مذکور در الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی. ۳ - شاهنامه ابومنصوری که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق فراهم آمده و همان است که مأخذ اصلی کار استاد ابوالقاسم فردوسی در نظم شاهکار جاویدانش بوده است.
- ۳ - درباره آزاد سرو یا «سرو» بنگرید به حماسه سرایی در ایران از نگارنده این سطرها، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳، ص ۷۹-۸۱.
- ۴ - همان مأخذ، ص ۸۱-۸۲.
- ۵ - همان مأخذ، ص ۸۳.
- ۶ - این داستان را نخستین بار در تاریخ ادبیات در ایران معرفی کرده‌ام، ج ۲، چاپ ششم تهران ۱۳۶۳، ص ۹۸۸-۹۹۲.
- ۷ - رجوع شود به مقدمه دارابنامه بیغمی، جلد اول و تعلیقات نگارنده بر آن در پایان جلد دوم، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۳۹ شمسی.
- ۸ - یعنی مدح و ستایش علی را تحمل نمی کردند.
- ۹ - یعنی دسته‌ای از خوارج که از تیغ علی بن ابی طالب رهایی یافته و باقی مانده بودند.
- ۱۰ - جنگاورهای دروغین.
- ۱۲ - سُرخاب = سهراب. سُهر یعنی سرخ است چنان که در سهرورد.
- ۱۲ - مریمات اسواق بلاد: چارسوهای بازارهای شهرها.
- ۱۳ - یعنی تا تاریخ تألیف کتاب النفض در حدود سال ۵۶۰ هجری. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۸۵-۹۸۸.
- ۱۴ - کتاب نفض معروف به مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸، ص ۶۷.
- ۱۵ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۴.
- ۱۶ - این پاراگراف‌های اخیر که در گیومه قرار دارد بیشتر نقل به معنی یا به لفظ است از نوشته من که در آغاز جلد اول دارابنامه طرسوسی چاپ شده است.
- ۱۷ - برای نمونه بنگرید به سمک عیار، ج ۴، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۸۶، ۲۹۵؛ و ج ۵ تهران ۱۳۵۳، ص ۵۳۱، ۶۰۹ و جز آن.
- ۱۸ - بنگرید به مقدمه ج ۲ دارابنامه طرسوسی، صفحه ۲۰ و نیز به مقدمه دارابنامه بیغمی و تعلیقات نگارنده این سطرها بر آن در پایان جلد دوم.
- ۱۹ - منتخب التواریخ بدآوتی، کلکته ۱۸۶۸ میلادی، ج ۳، ص ۹۷-۹۹؛ تاریخ تذکره‌های فارسی، آقای احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۹۰.

۲۰ - وی از خاندان ارغونیان تنه بود. این خاندان یک طبقه جدید از امیران محلی سند بود که از سال ۹۶۲ هـ بقدرت رسید. چهارمین فرمانروا از این خاندان میرزا جانی بیگ بسال ۹۹۹ هـ مطیع جلال الدین اکبر پادشاه گردید. وی شعرپارسی می سرود. پسرش میرزا غازی بیگ هم شاعر بود و وفاری تخلص می کرد و از مشوقان بزرگ پارسی گویان بود. شرح حالش در مآثر الامراء میر عبدالرزاق خوافی، ج ۳، کلکته، ص ۳۴۵-۳۴۸ و هفت اقلیم چاپ تهران، ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۹ و تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۴۶۴-۴۶۵ و مأخذهای دیگری که آنجا نشان داده ام آمده است.

۲۱ - عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ ترکمان، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۹۱.

۲۲ - تذکره میخانه بتصحیح آقای گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۵۹۹-۶۰۰.

۲۳ - میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.

۲۴ - درباره میرزا امان الله و پدرش مهابتخان بنگرید به تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش اول، چاپ دوم ۱۳۶۳

شمسی، ص ۴۷۵-۴۷۸.

۲۵ - میرزا امان الله شعر می گفت و امانی تخلص می کرد.

۲۶ - میخانه، ص ۷۶۲-۷۶۳.

۲۷ - همان مأخذ، ص ۷۹۶.

۲۸ - مقدمه میخانه چاپ تهران، ص چهارده.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی